

شهرزاد قصه گو

- ۲ -

مردمی که خود را « آزادگان » (۱) و « اکرم خلائق » (۲) می خواندند و می پنداشتند که همه هنرهای دیگران را بیه تنهایی در خود جمع دارند ، از جانب عربها « موالی » نام می گیرند و این عربها همانهایی هستند که تا پیش از فتح قادسیه نه دوستی آنها به چیزی گرفته می شد و نه دشمنی آنها .

و اما ایران ، مانند پهلوانان افسانه ، (۳) تا ضربه مهلك را بر افکننده خویش فرود نیاورد ، از پا در نمی آید . و از اینروست که در کنار او پیروزی لشکر اسلام باشکست مسلمانی همراه می شود . چه در همان لحظه که سپاهیان سعد و قاص به تیسفون می ریزند و به کاخ مدائن پای می نهند ، و یا چندی بعد ، در نهاوند برگنج « نخارگان » (۴) دست می یابند ، سرنوشت اسلام تغییر می کند ، و دیگر آنچه بوده است ، نخواهد بود . و از همین جا عصر تازه ای آغاز می شود که در آن پارسائی و منزه طلبی علی تلاش بی ثمری می ماند ، و معاویه که علمدار اسلام به گنج رسیده است ، خرامان خرامان راه خود را به جلو می گشاید . سیم ها و نعمت ها و عطرها و اسیران زیبا روی ایرانی (و سپس غنائم روم و مصر) . راهبر و پیشوائی چون معاویه می خواهند که بخورد و بخوراند و به هر چه ایمان و اخلاص و پرهیزگاری است قاه قاه بخندد .

گستاخی به جائی رسیده که یزید با آنکه آشکارا فسق می کند و شراب می نوشد و خاندان پیامبر را از دم شمشیر می گذراند ، خود را خلیفه اسلام و امیر المؤمنین

۱ - در شاهنامه بمعنای ایرانیان . ۲ - . . . و خلائق ما اکرم خلائق و اعز ، و سواری ترکی وزیر کی هندو خوبکاری و صنعت روم ، یزد تبارك ملكة مجموع در مردمان ما آفرید . (نامه تنسر ، چاپ مینوی ، ص ۴) ۳ - اشاره است به افسانه رستم و هرکول که هر دو پیش از مرگ ، مسبب قتل خود را از پای درمی آورند . ۴ - برای اطلاع بر تفصیل این گنج رجوع شود به اخبار الطوال دینوری ، ترجمه فارسی ص ۱۵۰ - ۵۲

می خواند . از چه کسی باک دارد ، تا زمانی که می تواند دهان فضول ها و نا آرام ها را با پول ببندد ؟ و خزانه هم که از پولهای جزیه و خراج کم و کاستی ندارد ، و از سوی دیگر چه تخت روان جانانه ای است پشت عوام الناس که بقول پدرش ، شتر نر را از شتر ماده تمیز نمی دهند (۱) ؛ امن تر و با جبروت تر از تخت سلیمان .

بنی امیه آنقدر روشن بینی و جوانمردی ندارند که نسبت به ایرانیان که مسبب دستگاہ و ناز و نعمت آنها شده اند کمی حق شناس بمانند ، بنابراین در حق آنان نیز ، چون در حق موالی دیگر از تحقیر و توهین فرو گزار نمی کنند ، هم فساد است و هم تبختر ؛ و اینجاست که دیگر کاسه صبر کسانی که غیرتی و دردی دارند لبریز می شود .

زندگی آنقدر ارزش زیستن ندارد که بشود نشست و تماشا کرد . ایرانی که ناخواسته ، خود موجب تغییر مسیر اسلام شده است ، نخستین معترض آن قراری می گیرد . از همان آغاز نشانه های تشنج دیده می شود . صف بندی شیعه و سنی است ، و خاندان علی که مظلوم قرار گرفته اند ، محور مبارزه اند . فرصت اول در پشتیبانی از مختار به دست می آید که قیامش ، با همه پیروزیهای آغاز کارش ، در خون شسته می شود . سراپای ایران ، لرزه و جوشش پنهان و آشکار است ، چه در کلام شعوبیه ، چه در سینه کسانی چون ابن مقفع ، و چه در بازوی هواداران زید بن علی (۲) ، تا سرانجام در قیام ابو مسلم متبلور شود ، و سپاه خراسان در زاب بساط بنی امیه را درهم پیچد ، و این نخستین

۱ - یکی از اهل کوفه سوار بر شتر نر خود به دمشق رفت و یکی از مردم دمشق در او آویخت که این شتر ماده از من است و در صفین از من گرفته ای . دعوی پیش معاویه بردند و دمشقی پنجاه شاهد آورد و همه شهادت دادند که این شتر ماده از اوست . معاویه به ضرر کوفی حکم داد و گفت تا شتر را به دمشق تسلیم کنند . کوفی گفت : « خدایت به صلاح رهبری کند ، این شتر نر است و ماده نیست ، معاویه گفت این حکمی است که داده شده است . پس از آن که قوم پراکنده شدند کس فرستادند و کوفی را احضار کرد و قیمت شتر او را پرسید و دو برابر آن را به او داد و نکوئی کرد و گفت به علی بگو : « من با صد هزار نفر که شتر ماده را از نر تشخیص نمی دهند با او جنگ خواهم کرد . » (از مروج الذهب ، ترجمه فارسی ، ج ۲ ص ۳۵ - ۳۶)

۲ - زید بن علی بن حسین ، به پشتیبانی ایرانی ها در سالهای ۱۲۱ - ۱۲۲ هجری در حدود کوفه قیام کرد .

انتقام است از عرب ، و سر مروان حمار که گوش تا گوش بریده شده است ، آوارگی و بیچارگیش ، یادآور پایان کار یزدگر می گردد .

رنگها خبردهنده درونها می شوند. علمها و جامه های سفید و سیاه و سرخ را ببینید ، و ماه نخشب را که از چاه بیرون می آید و بدان باز می گردد .

سیاه خراسانیا که بالاتر از آن رنگی نیست ، در برابر سبز بنی امیه قرار می گیرد، و سپس چون از بنی عباس نیز سرخوردگی پیش می آید، سپید المقنع سر بر می آورد؛ و سپید ، نه تنها ضد سیاه است ، بلکه نشانه نالودگی و پاکبختگی است . آنگاه « سرخ علمان » (۱) می آیند که رنگشان رنگ خون است و شعار از جان گذشته ها و کارد به استخوان رسیده ها را با خود دارند .

مردها یکی پس از دیگری سر بر می آورند . هنوز یکی نیفتاده ، دیگری جایش را می گیرد . منبع پایان ناپذیری است از جرأت و جسارت و خوار شمردن مرگ و عطش خونریزی .

بعد از ابو مسلم سنباد می آید و سپس استاد سیس و المقنع . هر سرزمینی برای خود پیشکشی ای دارد . بابک از آذربایجان ، مازیار از طبرستان ، افشین از اشروسنه ، تا برسد به عمار خارجی و یعقوب و مرداویج .

گوئی ایرانی ها می خواستند باز خرید شرم پندران خود کرده باشند، که با سرعتی بیش از انتظار راه را در جلو تازیان باز گذارده بودند . در آن موقع ارزش ها غیر قابل دفاع شده بود ، و کسی نجنکید ؛ اکنون مقصود و هدفی در پیش رو بود و جا داشت که جان بر سرش نهاده شود . انسانها ، همانها بودند ، بود و نبود ارزشها تفاوت را به میان می آورد .

مردان مرد تا بدانجا به جلو می روند که خون خود را بر روی بمالند ، تا مبادا

۱- سرخ علامت بابک خرم دین بوده است . بسیاری از چیزهایی که دوران جدید تصور می کند به کشف آن پرداخته ، نشانه های از آن در ایران گذشته دیده می شود ، از جمله شمار سرخ و ریش و موی بلند برای انقلابیون .

زردی احتضار که نشانه ضعف است نمودار شود (۱) و یکی از آنها هنگام مردن میگوید:
 « در مرگ نیز مردی باید » (۲)

عباسیان نیز بر همان راه کوفته بنی امیه قدم نهادند. همه حرف‌ها بر سر حکومت و حفظ قدرت است، نه سیاست پرهیزگاران، آنگونه که اسلام ادعا داشته است. مردمی در میان نیستند، و اکنون نیز چون دوره ساسانی، منتها به سبک دیگر، بی نوا بی نواست و توانگر توانگر. نزد آنان نیز، چون نزد امویان، باد بر بیرق مکر و غدر خواهد وزید. مرگ ابومسلم خیلی پرمعناست و او کسی است که بیش از هر کس به خانواده عباسی خدمت کرده است.

اما اینک ایرانی‌ها در همه جا و همه شئون حضور دارند، گاهی بعنوان دشمن در کوهسارهای طبرستان و بیابانهای سیستان، و گاهی بعنوان دوست (اما چه دوستی!) مانند برمکیان در بغداد. تیسفون که نه چندان دور از بغداد است، جای خود را به این شهر سپرده، و امرای عباسی که ذوق زده تعیش و تمدن ایرانی شده‌اند، بقول دارمستتر « ساسانیانی هستند که خون عرب دارند. »

کشمکش پنهان و آشکار بین ایران و عرب به جای خود باقی است. باید خاندان برمکی که شکوه و رعونت و سبزه بختی ایران را در خود مجسم می‌کنند، از میان برداشته شوند. حتی کار به جایی کشیده که عباسه، خواهر امیر المؤمنین، مانند کنیزی در برابر آغوش جعفر سر فرود می‌آورد. باید لاشه این جعفر که چشم و چراغ بغداد شده است، به دروازه شهر آویخته شود، تا دل انباشته از بغض خلیفه خنک گردد و مسلمانهای سراسر جهان ببینند که هنوز عرب مقهور عجم نیست.

اما عجم نیز نه چنان کینه وری است که از پای بنشیند. بنا بر این چند سال بعد سر محمد امین، نور چشم هارون و زبیده، از بغداد به خراسان نزد برادرش مأمون روانه می‌شود و از هرسو به کشنده او که ایرانی دیگری است، تهنیت می‌گویند. این سر در برابر آن سر.

۱- طرز کشته شدن بابک در حضور منتقم، (مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۷۱)

۲- این عبارت به طاهر ذوالیمینین نسبت داده شده است.

با سقوط دولت ساسانی ، ایران استقلال سیاسی خود را از دست داده اما در ازای آن آزادی روحی و معنوی و اجتماعی گرفته است ؛ مانند سدی که بشکند و آبهای پشت آن ناگهان جاری گردد. قیود طبقاتی و تارهای عنکبوتی موبدان گسیخته شده است . اگر در زمان خسرو انوشیروان به پسر کفشگر به هیچ قیمتی اجازه کسب دانش داده نمی شد ، تا مبادا به طبقه‌ای بالاتر برود (۱) ، اکنون پسریث رویگر و بویه ماهیگیر بر اورنگ خسروان تکیه می زنند ؛ و ابو مسلم که زمانی مقتدرترین فرد عالم اسلام است ، در کودکی چوپان بوده ، و طاهر که نخستین سلسله پادشاهی ایران اسلامی را تشکیل می دهد ، در جوانی راهزنی می کرده ، و احمد بن عبدالله خجستانی از خربندی به امارت می رسد ، و بعد تعداد عظیمی از نام آورترین مغزهای ایران ، چه در سیاست و چه در علم و ادب از روستاها و خانواده های گمنام بیرون می آیند ، از جمله : رودکی از رودک سمرقند ، فردوسی از باژ طوس ، ابن سینا از خرمیثین بخارا ، ابوریحان از بیرون خوارزم ، احمد حسن میمندی از میمند غزنه ، نظام الملک از نوغان طوس و امام محمد غزالی از طابریان طوس .

جولانگه عظیمی است از برخوردها ، دوستی ها و دشمنی ها ، هیجانها ، تعارضها ، امیدها ، فعالیت و ابتکار ، رفت و آمد اندیشه ها ؛ یعنی زمینه ای که بکلی از جامعه سربراه و بسته ساسانی ناپدید بوده است ، و از همین جا پایه فرهنگ ایران اسلامی گذارده می شود که از جهت غنا و تنوع در تاریخ ایران بی نظیر می ماند .

بازار سیاست هرگز با اندازه این سیصد سال (تا پایان دوره سامانی) گرم نبوده است و روح ایرانی هرگز چنین شادابی و حمیت و سرزندگی نداشته ، و مردم در مورد سرنوشت خود آنقدر فعال و حساس نبوده اند . بادی که از خوارزم تا اصفهان و فارس در وزش است ، بوهای تند و دماغ انگیز با خود دارد و بذره های آبتن کننده . جو ایران چنان لبریز از اکسیژن پذیرش و دهش است که به اندک جرقه ای می درخشد ، شعله می زند و اندیشه ها و تصمیم ها را می پزد .

اگر نهضت‌های ایران به نتیجه نهائی نمی‌رسد که همان رها شدگی از عرب و بازگشت به استقلال دوره ساسانی است، به سبب همین تشّت و تفرّق ناشی از برخورد اندیشه‌ها و عقاید است. هر گوشه‌ای صدائی و هر سری برای خود سودائی دارد. يك واعتقاد جهان بینی قوی که همه گرد آن جمع شوند نیست، در حالی که دشمنان آنها، یعنی امویان و عباسیان می‌دانند که باید پای چه علمی سینه بزنند. و این نیز درست است که بدها همواره متّحدرتر از خوب‌ها هستند. از این رو با تأثر می‌بینیم که با آن که در عمق وجود همه این قهرمانان نافرجام، کم و بیش انگیزه عدالت و شرافت و آزادی هست (همراه با جاه طلبی فردی) عده‌ای از آنان همدیگر را به دست خود از بین می‌برند: به آفرید به دست ابو مسلم از میان برداشته می‌شود، بایک بدست افشین، طاهریان بدست صفاریان، صفاریان بدست سامانیان. مرداویش، وشمگیر و پسران بویه در برابر هم صف آرائی می‌کنند و اسپهبد طبرستان در مقابل دیلمیان می‌ایستد. اگر همه این قوای هدر شده روی هم می‌رفت، و نفاق‌ها به اتفاق بدل می‌گشت چه کارها که نمی‌شد؟ البته عباسی‌ها هم که بقول یعقوب «دولت آنها برغدر و مکر بنا شده است» نهایت بهره‌برداری را از این حال می‌کنند.

مشکل دیگر این است که نهضت‌های ایران، علی‌رغم بعضی ظواهر، در عمق طالب روشن نگری و آزادگی است، و حال آنکه مخالفان آنها بر تعصب و تعبد که قوت روحی عوام است، متکی اند.

با اینهمه، ایرانیها در این دوره به چیزی دست می‌یابند که ارزنده‌تر از استقلال سیاسی است و آن روح چون و چرا کننده، کنجکاو، ذوق علمی و لطیف تخیل است. بدینگونه است که می‌بینیم هر چه نفوذ آنان در دستگاه خلافت (که بر سنت کتاب - سوزان متکی است) افزایش می‌یابد، به همان نسبت آزادی فکر و رونق منطق و علم فزونی می‌گیرد؛ چنان که در دوره مأمون، که اوج ایرانی منشی است، «بیت الحکمه» ایجاد می‌شود و امکان بحث عقیدتی برای فرق مختلف فراهم می‌آید. در همان زمان خراسان، بزرگ‌ترین کانون برخورد اندیشه‌هاست.

معتزله استدلال را در برابر قشریگری اشعریها می‌نهند؛ اسمعیلیّه باطن را می‌جویند و در پی تأویل‌های منطقی و عقلی برای دین‌اند. اخوان الصفا دین و فلسفه را به هم می‌آمیزند تا بلکه بدینگونه روح به جانب دانش و فرزانه‌گی سوق داده‌شود؛ و ابن‌سینا می‌کوشد تا اسلام را از طریق فلسفی توجیه کند.

خاصیت دیگر این نهضت‌ها رو به پشت سر داشتن است. در پس همه آنها، سایه‌ای از ایران گذشته، از مانوی و مزدکی و مزدیسنا دیده می‌شود، که از جانب مخالفان به زندقه و الحاد و اباحه و آتش پرستی تعبیر می‌گردد. آئین‌ها و رسوم ایران قدیم حفظ می‌شوند. شاهان ساسانی، مانند اردشیر و انوشیروان، نمونه و مثال فرزانه‌گی و دادگستری قرار می‌گیرند؛ و از همه عجیب‌تر نسب‌سازی داعیه داران است: ابومسلم خود را به خاندان بزرگمهر می‌بندد (یا او را می‌بندند)، حمزه عبدالله خارجی به زو تهماسب؛ یعقوب به گرشاسب و جمشید، طاهریان به رستم؛ سامانیان به بهرام چوینیه؛ آل بویه به یزدگرد، ابو منصور محمد بن عبدالرزاق به گودرز و فریدون؛ حتی غزنویان به یزدگرد شهریار و سلجوقیان به افراسیاب.

دوره هائی هست که در آن گذشته زیباتر از حال می‌نماید، و اینان در چنین دوره‌ای بسر می‌برند. بی آنکه عیب‌های روزگار ساسانی را به بینید، شیفته شکوه و گردنفرازی‌آند.

بدینگونه، با خونهای بسیاری که ریخته می‌شود؛ و چاره جوئی‌ها و تلاش‌ها، سرانجام در کشمکش که بین ایران اسلامی و اسلام ایرانی در گرفته است، دومی پیروز می‌گردد.

مأمون چه بخواهد و چه نخواهد، يك خلیفه دست‌نشانده ایرانی‌هاست؛ پس ناچار خراسان که سرزمین قهرمان است و بلاگردان ایران، نخستین ایالتی می‌گردد که آزاد بشود. طاهر نوالیمینین، با آن که دو دست راست دارد، سرانجام به چپ می‌گراید و نام خلیفه را از خطبه می‌افکند. و پسر او، عبدالله طاهر، با همه معجزه‌ای که خانواده‌اش از بازو و نیروی جسمانی دیده‌اند، باز آنقدر واجد ظرافت هست که

«زیبائی» را شفیمی سترک به ببیند (۱)؛ و گذشته ازین، آیا نه يك ایرانی بوده است (۲) که آئین حلمانیه را آورده و آن این اعتقاد است که خداوند در اشخاص زیبا حلول می کند و باید به صورت زیبا سجده برد ؟



یکی از بزرگ ترین روزها در تاریخ ایران (اگر بزرگ ترین روز نباشد) روزی است که یعقوب لیث به محمد بن وصیف می گوید : «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت ؟» و از این روز زبان فارسی دری زائیده می شود و به همراه آن ایران فرهنگی بعد از اسلام. ایران هر چه کشته می داد ، هر چه مغز خود را می کلوید و دود چراغ می خورد ، بدون زبان چه می توانست باشد ؟ و زبان با آثاری که در آن پدید می آید ، چون سربازانی می شود که در مرزهای دوردست پاس دهند و استقلال روحی او را حفظ کنند. از این پس ، ولو ایران در دوره هائی قطعه قطعه بشود ، ولو ترك و مغول بر آن فرمان برانند ، از لحاظ معنوی پهناور و تسخیر ناپذیر خواهد ماند.

و این یعقوب که اگر به عمرش فقط همین يك حرف زده بود ، بیش از هرامیر دیگر برگردن ایران حق می داشت ، از جهات دیگر هم بزرگ است . از جهتی کاوه داستانی ، و از جهتی همشهری خود رستم را به یاد می آورد . (۳) نه تنها از رویگری به پادشاهی رسیده است که البته تازگی ندارد . کسان دیگر می هم رسیده اند - آنچه مهم است آن است که حکمرانی آزاده ، ضد بیداد و ضد فساد است «عهد ولوایش» (۴)

۱- کنیزك زیبارومی که صاحبش بازداشت شده است نزد عبدالله طاهر از او شفاعت می کند. عبدالله می گوید : « گناه مهتر تو بزرگ تر از آن است که آن را آمرزش توان کرد ، کنیزك جواب می دهد : « شفیع من به تو بزرگ تر از آن است که باز توان زده ، و چون می پرسد کدام شفیع ؟ کنیزك دست از روی بر می دارد و روی خود را به او می نماید . عبدالله چون روی او را می بیند می گوید : « بزرگ شفیما که تو آوردی و عزیز خواهشی که تراست » و می فرماید تا آن سرهنگ را آزاد کنند (نوروز نامه ، چاپ زوار ، ص ۱۱۰ - ۱۱)

۲- آورنده این آیین حلمان دمشقی است که اصل ایرانی داشته است .

۳- از لحاظ آن که جانب آزادگی را در برابر قدرت متعبد می گیرد .

۴- جواب یعقوب به محمد بن طاهر در نیشابور . (تاریخ سیستان . ص ۲۲۳)

شمشیرش است و بالینش، سپرش، با «نان پیاز» می‌سازد، لکن سربلند و مردانه حکومت می‌کند.

آنگاه پسران بویه ماهی‌گیر علم‌شعی‌گری را در برابر سیاهی شوم عباسیان برمی‌افرازند. از نورژی‌ای بازگشت به ایران گذشته و ایران «خسروانی» است، و یکی از آنها نخستین بار پس از ساسانیان خود را «شاهنشاه» می‌خواند.

و قدرت آنان بجائی می‌رسد که خلیفه بگذارند و خلیفه بردارند، و رورعاشورا زنده‌های سنی بغداد را از خانه‌هایشان بیرون آورند تا بشیوه‌ای که یاد آور سوگواری سیاوش است، عزای حسین بگیرند و برسرو سینه بکوبند.

بویه‌ای‌ها که از همه فرمان‌روایان دیگر اصیل‌ترند، باریش و گیس دراز و شلوارهای فراخ خود، صفای کوهستان و رایحه جنگل را بمیان شهرها می‌آورند، و در برابر فساد و زرق دستکاه عباسی، جانب آزادگی را می‌گیرند. کتابخانه عظیم عضدالدوله در شیراز، درست نقطه مقابل کتاب سوزان محمود غزنوی است در ری. باز حرف بر سر اسلامی است که ایران بدلخواه خود بپذیرد، نه به تحمیل غیر، و باز حرف بر سر حفظ هویت ایران است در برابر هجوم عرب منشی.

از این رو عجبی نیست که مخالفان نشان آنان را به بد بینی و زندقه و اعتزال متهم کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



سامانی‌ها نجیب‌ترین خانواده‌ای هستند که به پادشاهی می‌رسند؛ معتدل و آزاد منش؛ و در روزگار آنها، فرهنگ ایران چون باغی که برای شکفتن بقرار است، یکدفعه غرق شکوفه می‌شود، آنقدر لطیف و سرشار که هنوز عطر این باغ پهناور که بخارا و آموی و سراسر خراسان بزرگ را در بر می‌گیرد، از پس هزار و صد سال شنیده می‌شود.

بلعمی با کاروان عظیم فرهنگیش، و رودکی با چنگش که سالار شاعران است، و هنوز کسی به سادگم، و لطف او در زبان فارسی پیدا نشده است، و شهید و ابوشکور

و ده ها تن دیگر که در جمع خود ، مکتب « بزرگی در سادگی » را تشکیل می دهند ، این دوره را می آرایند .

حکومت سامانی بهترین نمونه پیوند تمدن اسلام با ایران پیش از اسلام است ؛ اسلام تلطیف شده ، و ساسانی تعدیل شده ، آزادی دوستی و تساهل ، که در آن بقول نظامی عروضی « اسباب تمتع و علل ترفع فراهم است » .

و در اواخر این عصر است که فردوسی می آید ، و پایان شاهنامه او کنایه ای از پایان کار سامانی است ، و عجیب این است که به همراه این دو پایان يك دوران انحطاط در تاریخ ایران آغاز می شود ، عصر دلزدگی و کمگشتگی ، و يك نشانه اش همین تقدیم شاهنامه به محمود غزنوی است . چه ، محمود کسی است که نخستین سنگ بنای این انحطاط را می گذارد .

نظام سامانی و نظام های همزمان و مشابهش درخششی کوتاه هستند ، بین دو ابر عرب و ترك ، و از این رو کتاب فردوسی تنها حماسه ایران گذشته نیست ، یا افسانه و تاریخش ، کتاب زمان و کتاب سیاست نیز هست : آزادی در برابر تعصب ، خرد در برابر سبکسری ، ظرافت در برابر زمختی ، و مردانگی در برابر زبونی و تزویر ، و بدینگونه عجیبی نیست که کتاب کتابهای ایران شده است .

نا تمام

نقل این مقاله موکول به اجازه نویسنده است

